

سؤالات تجزیه و ترکیب و لغت از آیات ۱۳ الی ۱۷ سوره مبارکه ملک:

۱. نوع واو اول در "وَأَسْرُوا"

واو استینافیه است.

۲. بررسی لغوی "إِجْهَرُوا به"

از فعل جَهَرَ يَجْهَرُ

به چند صورت استعمال شده

لازم: به معنای: ظَهَرَ: آشکار شد.

متعدی

بنفسه

به معنای أَظْهَرَ: آشکار کرد.

به حرف جرّ بَاء

به معنای أَظْهَرَ: آشکار کرد.

۳. نقش جمله "إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ"

چون جواب سؤال مقدر است می شود: جمله استیناف بیانی.

۴. معنای باء در "بذات"

باء تعدیه است؛ عَلِمَ يَعْلَمُ در لغت به چند گونه استعمال شده است:

متعدی به حرف جرّ بَاء

در این صورت عَلِمَ متضمن معنای شَعَرَ است و ابو هلال عسکری در کتاب الفروق فی اللغة می گوید فرق بین عَلِمَ و شَعَرَ این است که شَعَرَ به علمی می گویند که دقیق به دَقَّت و ریزینی باریکی مو باشد در این آیه نیز یعنی خداوند به مانند ظرافت و باریکی مو به تمام باطن قلوب آگاهی و علم دارد.

یک مفعولی

در این صورت به معنای عَرَفَ است.

دو مفعولی و از افعال قلوب

در این صورت به معنای یقین است.

۵. بررسی لغوی "الصدور"

معجم مقایس اللغة: صدور جمع صَدْر است؛ صَدْر مشترك لفظی بین دو معناست: ۱. مصدر صَدْرَ يَصْدُرُ که به معنای رجوع کردن است. ۲. اسم ذات به معنای سینه که جمعش صُدور است.

۶. معنای أَل در "الصدور"

ال استغراق حقیقی است یعنی خدا به باطن تمام سینه ها آگاه است.

• ذات الصدور

ذات مشترك لفظی بین دو معناست:

گاهی اسم ذات به معنای صاحب و مؤنث ذو و جمعش ذوات است؛ مانند: ذات

قرار و معین

و گاهی اسم ذات به معنای حقیقت و ماهیت شیء که گاهی کنایه از باطن و اسرار

شیء می آید مانند ذات الصدور

۷. تجزیه "أَل"

در این آیه، استفتاحیه است.

توضیح: أَل بر پنج وجه در کلام عرب استعمال می شود:

استفتاحیه تنبیهیه

بر سر جمله فعلیه و اسمیه هر دو می آید.

دلالت می کند بر تنبیه مخاطب به محتوای کلام و تحقق محتوای آن

تویخیه انکاریه

اختصاص به دخول بر سر فعل ماضی دارد؛ مانند: أَلَا دَرَسْتَ جَيِّدًا:

چرا خوب درس نخواندی

تحضیضیه

بر سر فعل مضارع می آید و دلالت بر طلب با تندی می کند؛ مانند:

أَلَا تَقَاتِلُونَ قَوْمًا نَكَثُوا

عرض

بر سر فعل مضارع داخل شده و دلالت بر طلب با نرمی می کند؛

مانند: أَلَا تَحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ

مرگبه از همزه استفهام و لای نفی جنس

ألا رجل نلتقيه

۸. بررسی لغوی "يعلم"

در شماره چهار گذشت.

۹. نقش جمله "وهو اللطيف الخبير"

این جمله عطف شده است بر جمله قبلی و جمله قبلی جمله استینافیه است و محلی از اعراب ندارد.

اللطيف: ال و لام در این کلمه الف و لام جنس است.

نکته: هرگاه در جمله اسمیه، خبر محلی به ال باشد؛ غالباً این ال، ال جنس برای استغراق بوده مفید حصر مسند الیه در مسند یا مسند در مسند الیه است که در این آیه حصر مسند در مسند الیه را می‌رساند یعنی تمام لطیف و خبیرها خداست یعنی فقط خدا لطیف و خبیر است که ممکن است حصر ادعائی باشد یعنی باقی خبیر و لطیف‌ها در مقابل او اصلاً خبیر و لطیف نیستند.

۱۰. نقش جمله "هو الذي جعل"

جمله استینافیه

۱۱. بررسی لغوی "جَعَلَ"

به چند صورت در لغت استعمال شده است:

از افعال شروع که رافع اسم است و ناصب خبر؛ جَعَلَ زَيْدٌ يَضْرِبُ: شروع به زدن کرد.

فعل متعدی به یک مفعول به معنای: خَلَقَ؛ مانند: وَ جَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ [الأنبياء: ۳۰]؛ أَيْ خَلَقْنَا. وَ جَعَلَ الظُّلُمَاتِ وَالنُّورَ [الأنعام / ۱]، وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ [النحل / ۷۸]. وَ اللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا [النحل / ۷۲]، وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا [النحل / ۸۱]، وَ جَعَلَ لَكُم فِيهَا سُبُلًا [الزخرف / ۱۰].
فعل متعدی دو مفعولی به یکی از این دو معنا:

به معنای صَيَّرَ که از افعال تصییر است و دو مفعولش در اصل مبتدا و خبر بوده اند؛ مانند: أَلَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا [البقرة / ۲۲]، وَ جَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا

[نوح / ۱۶]، وَ قَوْلُهُ تَعَالَى: إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا [الزخرف / ۳].

به معنای سَمَى؛ مانند: وَ جَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ إِنَاثًا، أَى سَمَّوْهُم.

۱۲. تجزیه "ذلول"

صفت مشبّهه از فعل ذَلَّ يَذِلُّ ذَلًّا است.

توضیح: فعل ذَلَّ دو تا داریم

ذَلَّ يَذِلُّ ذَلًّا بِالْفَتْحِ که اسم مصدرش ذُلٌّ یا ذَلَّتْ یا مَذَّگت به معنای خواری و

صفت مشبّهه اش ذلیل یعنی شخص خوار

ذَلَّ يَذِلُّ ذَلًّا بِالْكَسْرِ به معنای رام شدن یا رام بودن است که صفت مشبّهه

اش ذُلُول است به معنای رام و جمعش ذُلُل است مانند رسول و رُسُل

۱۳. نوع فاء در "فامشوا" و نقش "إمشوا"

بنابر قول ابن هشام که عطف جمله انشائیّه بر خبریه را جائز نمی داند باید فاء را سببیه

محضه بگیریم ولی بنابر قول کسانی که این عطف را جائز می دانند می توان فاء را

عاطفه گرفت بر جمله هوالذی....

۱۴. اصل و اعلال "فامشوا"

در اصل: إمْشِيُوْا بوده است که یاء لام الفعل و مضموم و ماقبلش مکسور است که

حرکتش به ماقبل منتقل می گردد طبق قاعده دو اعلال و سپس یاء در التقاء ساکنین

حذف می گردد طبق قاعده ۱۰.

۱۵. بررسی لغوی "مناكب"

جمع مَنَكِبٌ به معنای شانه یعنی بر شانه های زمین که کنایه از راه های زمین است می

باشد. همانطور که ظهر الارض نیز در قرآن استعمال گشته است.

۱۶. اصل و اعلال "كُلُّ"

در اصل: أءُ كُلوْا، بوده است که تخفیف حذفی واجب در آن جاری شده و تبدیل به كُْلٌ گشته

است؛ تذکر این نکته لازم است که تخفیف حذفی واجب در دو فعل كُْلٌ و خُذْ جاری است.

۱۷. بررسی لغوی "رزق"

مصدر از فعل رَزَقَ يَرْزُقُ می باشد که در اینجا مصدر به معنای مفعولی استعمال گشته

است یعنی رزق به معنای مرزوق است.

۱۸. نقش جمله "و إليه النشور"

عطف است بر جمله صله در "هو الذی جعل لكم الارض" فلذا محلّی از اعراب ندارد.

۱۹. بررسی لغوی "النشور"

مصدر فعل نَشَرَ يَنْشُرُ که هم لازم استعمال شده است و هم متعدی به معنای بَسَطَ و أَسْطَ یعنی گسترده شدن و گستراندن و کنایه در معنای زنده کردن و زنده شدن نیز آمده است زیرا زنده شدن در واقع گسترده شدن ذرات بدن و تشکیل بدن است.

۲۰. معنای ال در "النشور"

عهد ذهنی است که شاید اشاره دارد به انتشار بدنی که در ذهن ها از برخی آیات مثل آیه ای که ابراهیم علیه السلام تقاضای زنده شدن مردگان را نمود و با چشم خودش، به هم پیوستن ذرات و نشور مردگان را دید.

۲۱. بررسی لغوی "أمنتم"

أَمِنَ يَأْمَنُ أَمْنًا به معنای سالم ماندن است و هم لازم استعمال شده است و هم متعدی و متعدی اش نیز هم بنفسه استعمال شده است و هم با حرف جرِّ مِّنْ و در این متعدی بنفسه استعمال شده است یعنی: آیا در ایمنید خدا را اینکه زمین را با شما زیر و رو کند؟ در این صورت "أَنْ يَخْسِفَ" بدل اشتمال است از "مَنْ"

۲۲. معنای استفهام در "أمنتم"

استفهام مجازی جهت تخویف و وعده به عذاب است.

۲۳. نقش "أَنْ يَخْسِفَ" و بررسی لغوی "يخسف"

بدل اشتمال از "مَنْ"

خَسَفَ يَخْسِفُ خَسْفًا و خُسُوفًا: هم لازم استعمال شده است به معنای غائب شدن ظاهر و زیر و رو شدن و هم متعدی استعمال شده است به معنای غائب کردن ظاهر و زیر و رو کردن

۲۴. معنای بَاء در "أَنْ يَخْسِفَ بكم"

به معنای مصاحبت است یعنی زمین را به همراه شما زیر و رو کند.

۲۵. بررسی لغوی "الأرض"

اسم ذات مؤنث و جمعش أَرْضِيَّيَا أَرْضِيَّيَا

۲۶. نوع فاء در "فإذا هي تمور"

در اینکه فاء داخله بر اذای فجائیه چه نوع فائی است اختلاف است برخی قائل به عاطفه بودن و برخی قائل به زائده بودن و برخی قائل به سببیه محضه بودن است که اخیر در این

آیه انسب است؛ اما سببیت خسف ارض نسبت به لرزش برو و برگشتی زمین به صورت ادامه دار به این دلیل است که مدام جای خالی تکه ای از زمین به خاطر فرورفتن توسط قطعه ای دیگر از زمین پر می شود و این لرزش و اضطراب زمین ادامه خواهد داشت.

۲۷. تجزیه و ترکیب "اذا" در "فاذا هی تمور"

در تجزیه و ترکیب اذای فجائیه اختلاف است که ظاهراً قول رضی، صحیح است که اذای فجائیه حرف است و محلی از اعراب ندارد.

• نوع أم در "أم أمتم"

أم منقطعه است به معنای: بل أدر اینجا اضراب انتقالی و استفهام انکار ابطالی را می رساند

۲۸. نوع فاء در "فستعلمون"

فاء جواب شرط است که فصیحه است یعنی از شرط محذوفی پرده بر می دارد: إن یرسل

علیکم حاصبا أو یخسف بکم الارض فستعلمون کیف نذیری

۲۹. نقش و محلّ جمله "کیف نذیر"

مفعول دوّم که توسط کیف فعل قلبی نسبت به آن تعلیق شده است.

۳۰. تجزیه ترکیب "نذیر"

اسم مصدر است از باب أنذر ینذرُ إنذار یعنی نسبت به تهدید من به حق الیقین می رسید.